

تأثیر ناسیونالیسم اقتصادی آمریکا بر نظم تجاری لیبرال

رضا اختیاری امیری*

فاطمه علیپور^۲

فرامرز حسن‌زاده^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۸

چکیده

با روی کار آمدن دونالد ترامپ دگردیسی مهمی در الگوی رفتاری آمریکا شکل گرفت. وی با اتخاذ رویکرد ناسیونالیسم اقتصادی، که مبتنی بر نوعی دولت‌محوری و سیاست حمایت‌گرایانه است، نظم تجاری بین‌المللی را با چالش مواجه ساخت. با توجه به این موضوع، مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به این سوال است که ناسیونالیسم اقتصادی آمریکا چگونه نظم تجاری لیبرال اقتصاد بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده است؟ سوال‌های فرعی که در همین ارتباط مطرح می‌شوند عبارتند از: اهداف آمریکا از اتخاذ سیاست ناسیونالیسم اقتصادی چه می‌باشد؟ و جهت تحقق این اهداف تاکنون از چه استراتژی‌هایی بهره برده است؟ یافته‌های پژوهش مبین این واقعیت است که دولت جدید آمریکا با هدف حفظ هژمونی جهانی و نظم مد نظر خود و همچنین توسعه و امنیت اقتصادی که تضمین‌کننده امنیت ملی کشور است، سیاست ناسیونالیسم اقتصادی را در دستور کار خود قرار داده است. این سیاست اگرچه تامین‌کننده منویات آمریکا است، اما تأثیرات منفی بر تجارت آزاد بین‌المللی داشته است. سیاست ناسیونالیسم اقتصادی دولت ترامپ از طریق آسیب زدن به اقتصادهای ملی، ایجاد رکود اقتصادی بین‌المللی و ناکارآمد کردن موافقتنامه‌های تجاری بین‌المللی و افزایش بی‌ثباتی در عرصه اقتصادی باعث تضعیف نظم تجاری لیبرال کنونی شده است. روش پژوهش در این مقاله تحلیلی-تبیینی بوده و از چارچوب نظری مرکانتلیسم جهت تبیین و تحلیل موضوع استفاده شده است.

واژگان کلیدی: ترامپ، نظم تجاری لیبرال، اقتصاد بین‌الملل، مرکانتلیسم، ایالات متحده آمریکا

۱. استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه مازندران

* نویسنده مسئول: r.ekhtiari@umz.ac.ir

۲ و ۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران

مقدمه

نظام بین‌المللی کنونی محصول تعاملات گسترده بین کشورها و تحولات مهم تاریخی در طول چند قرن گذشته می‌باشد. از مشخصات برجسته این نظام، وابستگی شدید کشورها به یکدیگر و ارتباط عمیق عمودی و افقی آنها در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی است. با توجه به درهم تنیدگی چند وجهی نظام بین‌الملل در قرن بیست و یکم، حساسیت و آسیب‌پذیری کشورها در رابطه با سیاست‌های داخلی و بین‌المللی بازیگران دولتی و غیردولتی بشدت افزایش یافته است. در همین رابطه، تغییر نخبگان یک کشور بویژه کشورهایی که در راس سلسله مراتب قدرت جهانی قرار دارند و نقش تاثیرگذاری را در نظام بین‌المللی ایفاء می‌کنند، می‌تواند تبعات گسترده سیاسی- اقتصادی برای جهان بدنبال داشته باشد و نظم موجود را با تهدیداتی مواجه سازد. بر همین اساس، سیاست‌های دونالد ترامپ، پس از بقدرت رسیدن در آمریکا در سال ۲۰۱۷، نه تنها فضای سیاسی و اقتصادی فراملی را دستخوش دگردیسی نموده، بلکه سیاستگذاری دولت جدید در عرصه خارجی، بویژه در زمینه تجاری و اقتصادی، تهدیداتی را برای نظم تجاری لیبرال موجود ایجاد کرده است.

ترامپ با فاصله گرفتن از رویکرد «جهان‌گرایی» و «بین‌الملل‌گرایی» دولت‌های پیشین، و در عوض با تاکید بر ناسیونالیسم و حمایت‌گرایی اقتصادی، سعی کرد بجای منافع تجاری جمعی و مشترک بین‌المللی، صرفاً و بطور یکسویه منافع اقتصادی آمریکا را در نظام تجارت جهانی مورد توجه قرار دهد. وی با انتقاد از نظم موجود تجاری، نظام تجارت بین‌المللی را شکلی از همکاری با «حاصل جمع صفر» در نظر می‌گیرد که سود و منفعت دیگر کشورها به معنای عدم بهره‌مندی آمریکا از منافع تجارت بین‌المللی است. به همین دلیل است که دولت جدید آمریکا با به چالش کشیدن نظام تجاری لیبرال کنونی از یکسو، و تاکید بر سیاست ناسیونالیسم اقتصادی از سوی دیگر سعی کرد تا قدرت و توان اقتصادی کشور را تقویت نماید؛ حتی اگر این سیاست باعث به خطر افتادن نظام تجاری بین‌المللی شده و کارکرد آن را با چالش مواجه سازد.

اگر ناسیونالیسم را به مثابه ترجیح منافع کشور بر کشورهای دیگر در نظر بگیریم، در آن صورت می‌توان بیان داشت در همه این سال‌ها این سیاست از اصلی‌ترین عناصر سیاست خارجی ایالات متحده بوده است. به عبارتی، بر خلاف آنچه که ترامپ مدعی است، آمریکا هرگز عنصر ملی‌گرایی را از سیاست خارجی خود حذف نکرده است. این کشور همواره سیاست خارجی‌ای را دنبال کرده که بتواند در جهانی امن و باثبات به منافع خود دست یابد. اما مشکل رویکرد ترامپ این است که وی با دنبال کردن یک «ناسیونالیسم سمی» مختص به خود، در حال تضعیف همان سیستم بین‌المللی است که تاکنون منافع بی‌شماری را برای آمریکا دنبال داشته است.

بطورکلی بقدرت رسیدن دونالد ترامپ در آمریکا و اتخاذ سیاست‌های رادیکالی، چشم انداز نگران‌کننده‌ای از رقابت‌های سیاسی و تجاری را در میان کنشگران و قدرت‌های بزرگ اقتصادی و سیاسی جهان نظیر چین و اتحادیه اروپا ایجاد کرده است. با توجه به اهمیت و تاثیرات مختلف سیاست‌های آمریکا در عرصه جهانی، هدف پژوهش حاضر آن است تا تاثیر ناسیونالیسم اقتصادی آمریکا را بر نظم تجاری لیبرال اقتصاد بین الملل مورد واکاوی و تحلیل قرار دهد. بر همین اساس، سوال اصلی پژوهش بدین صورت می‌باشد که چگونه ناسیونالیسم اقتصادی آمریکا نظم تجاری لیبرال کنونی را تحت تاثیر قرار داده است؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا قرار دارد که ناسیونالیسم اقتصادی و سیاست مرکانتلیستی دولت جدید آمریکا از طریق توسل به راهبردهای ملی‌گرایانه اقتصادی، بنیادهای نظم تجاری لیبرال فعلی در اقتصاد سیاسی بین الملل را تضعیف کرده است. روش پژوهش تحلیلی-تبیینی است و از منابع کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری داده‌ها استفاده شده است. همچنین از رهیافت نظری مرکانتلیسم جهت تبیین موضوع پژوهش استفاده می‌گردد. پیش از بررسی رهیافت نظری، نخست ادبیات پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نوآوری مقاله مشخص گردد.

۱. ادبیات پژوهش

در رابطه با موضوع پژوهش آثار متعددی توسط نویسندگان مختلف به نگارش درآمده است. هر یک از آنها تلاش کرده‌اند تا بنوعی به مساله پژوهش اشاره داشته باشند. بطور

مثال عبدالله قنبرلو در کتاب «اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا» (۱۳۸۹)، با عنایت به تئوری رئالیستی ثبات هژمونیک به استراتژی امنیتی ایالات متحده آمریکا و جهت‌گیری‌های مداخله‌گرایانه آن در نظام بین‌الملل پرداخته است. نویسندگان معتقد است از زمان شکل‌گیری دولت فدرال ایالات متحده تا جنگ ۱۸۹۸ در برابر اسپانیا و حتی تا آغاز جنگ سرد در برابر اتحاد جماهیر شوروی، انزوگرایی سیاسی، البته با گرایش به توسعه تعاملات تجاری با کشورهای دیگر، از مولفه‌های مهم سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌گردید. در حقیقت جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی این کشور بر اساس ایده «صلح، تجارت و دوستی شرافتمندانه با کلیه ملل» و در عین حال پرهیز از پیوستن به «اتحادهای درد سر ساز» بوده است. نویسندگان کتاب تأکید دارد سیاست‌های ایالات متحده در عرصه‌های گوناگون داخلی و خارجی طی بازه‌های زمانی مختلف بر محور منفعت ملی آمریکا و در راستای افزایش قدرت این کشور برای ایفای هژمونی در نظام بین‌المللی قرار داشته است. همچنین، سیستم مطلوب آمریکا سیستمی سلسله‌مراتبی است که در آن آمریکا در راس هرم قرار می‌گیرد و به کلیت سیستم قوام می‌دهد.

علی اشرف نظری و امیر ملانی مظفری در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل زبان شناختی و امکان تحلیل شخصیت سیاستمداران: مطالعه دونالد ترامپ» (۱۳۹۷)، تلاش کردند به تحلیل و تفسیر سخنرانی‌ها و شعارهای دونالد ترامپ از سال ۲۰۱۶ تاکنون (قبل و بعد از ریاست جمهوری) بپردازند. مقاله در صدد است تا با تحلیل زبان‌شناختی به درکی روشمند از شخصیت پوپولیست و ملی‌گرای ترامپ دست یابد. با واکاوی ساختار و عناصر سخنرانی‌ها و نوشته‌های رئیس‌جمهور آمریکا از زمان تبلیغات کاندیداتوری، نویسندگان به این نتیجه دست می‌یابند که همواره یک عنصر ثابت و بنیانی در گفتمان ترامپ وجود داشته است و آن ملی‌گرایی و حمایت از هژمونی ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین‌الملل می‌باشد. به عبارتی، علی‌رغم ادعاها و بیانات ضد و نقیض و متغیر دونالد ترامپ در رابطه با مسائل مختلف، و شناور بودن نظرات ایشان در عرصه‌های گوناگون سیاست داخلی و سیاست خارجی نکته کلیدی که از اهمیت بالایی در

یافته‌های تحلیل کلام ترامپ برخوردار است، ملی‌گرایی و حمایت‌گرایی وی در راستای افزایش قدرت ایالات متحده می‌باشد.

سیف علیم رزیدادی و تاری ودود در مقاله‌ای با نام «اثرات افزایش تعرفه‌های دونالد ترامپ بر علیه چین بر اقتصاد جهانی: مدل تجزیه و تحلیل تجارت جهانی» (۲۰۱۷)، با استفاده از مدل GTAP^۱ به بررسی تاثیرات احتمالی حمایت‌گرایی اقتصادی و افزایش تعرفه از جانب ایالات متحده آمریکا بر کالاهای وارداتی چین و تاثیرات این امر بر تجارت جهانی پرداختند. آنها سناریوهای شبیه‌سازی به اثرات کوتاه مدت و اقدامات تلافی‌جویانه از سوی چین را مورد واکاوی قرار می‌دهند. نویسندگان مقاله معتقدند افزایش تعرفه‌ها اگرچه در کوتاه مدت موجب افزایش مازاد تجاری ایالات متحده می‌شود، در بلند مدت موجبات کاهش تولید ناخالص داخلی و تجارت آزاد شده و روند نزولی رفاه را برای طرفین به دنبال خواهد داشت. به عبارتی، برآیند این امر پدیده انحراف تجاری است؛ که موجب افت شدید تجارت دو جانبه و چند جانبه بین کشورهای مختلف درگیر در این سیاست‌ها می‌شود.

آنتونی بوت و دیوید لایبرد در مقاله‌ی «جنگ‌های تجاری ایالات متحده با کشورهای در حال ظهور در قرن ۲۱: باخت مجدد آمریکا و شرکای آن» (۲۰۱۷)، با استفاده از مدل تجاری دولت‌های کوچک تلاش کردند تاثیرات بالقوه جنگ‌های تجاری و سیاست‌های محافظه‌کارانه آمریکا بر اقتصاد کشورهای در حال توسعه را مورد واکاوی قرار دهند. نویسندگان مقاله معتقدند جنگ‌های تجاری به کشورهای در حال توسعه نظیر چین و مکزیک و نیز سیستم تجارت جهانی آسیب می‌رساند؛ بدون این که دستاورد قابل توجهی برای ایالات متحده به بار آورد. نویسندگان همچنین با استفاده از مدل تجاری ذکر شده به ارزیابی جنگ تجاری و اقدامات تلافی‌جویانه کشورهای مقابل و در مجموع سناریوهای میان سه کشور ایالات متحده، چین و مکزیک می‌پردازند. نتیجه ارزیابی حاکی از آن است که اگرچه سیاست‌های اقتصادی محافظه‌کارانه در کوتاه مدت منجر به افزایش ارزش افزوده در داخل و بهبود اوضاع کارگران می‌گردد، در بلند مدت تبعاتی

¹ Global Trade Analysis Project

نظیر کاهش رفاه و آسیب‌پذیری‌های متعدد، هم برای اقتصاد داخلی ایالات متحده آمریکا و هم برای اقتصادهای نسبتاً کوچک و در حال ظهور، بدنبال خواهد داشت.

بررسی ادبیات موجود مشخص می‌سازد که اکثر نویسندگان بنوعی بر مساله ملی-گرایی دولت جدید آمریکا تاکید داشته و تلاش کرده‌اند تا تاثیر آن را بر مناسبات اقتصادی بین‌المللی مورد بررسی قرار دهند. اما این آثار به چگونگی تاثیرگذاری ناسیونالیسم اقتصادی آمریکا بر نظم تجاری بین‌المللی کمتر توجه کرده‌اند. در واقع می‌توان بیان داشت در حال حاضر تحقیق علمی جامعی در رابطه با موضوع پژوهش انجام نگرفته است؛ لذا از این حیث این پژوهش از نوآوری برخوردار است. پژوهش حاضر ضمن رفع خلا موجود در ادبیات، از این اهمیت نیز برخوردار می‌باشد که می‌تواند نشان دهد تا چه میزان سیاست‌های جدید اقتصادی آمریکا، به دلیل تاثیرات سلبی بر اقتصاد و تجارت بین‌المللی، برای جهان خطرناک بوده و تهدید کننده صلح و ثبات بین‌المللی است.

۲. چارچوب نظری: مرکانتلیسم

ناسیونالیسم اقتصادی واکنشی انتقادی در برابر سیاست‌های اقتصادی لیبرالیستی و اصول تجارت آزاد می‌باشد که در ادبیات علمی به عنوان یک نوع مکتب اقتصادی در نظر گرفته می‌شود که از ایدئولوژی واقع‌گرایی وام گرفته است (Riedel, 2017: 10). رابرت گیلپین در کتاب خود تحت عنوان «اقتصاد سیاسی روابط بین‌الملل»^۱ به معرفی و بررسی سه مکتب یا به قول خودش سه ایدئولوژی پایه‌ای اقتصاد سیاسی، که در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل نیز قابلیت تبیین دارند، پرداخته است. این سه مکتب عبارتند از: لیبرالیسم، ناسیونالیسم و مارکسیسم. البته در ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌الملل برخی نویسندگان استفاده از مکتب رئالیسم یا بعضاً مرکانتلیسم به جای مکتب ناسیونالیسم را ترجیح می‌دهند که اساساً از محورهای محتوایی واحدی برخوردارند (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۹۴). مرکانتلیسم شامل ادبیات اقتصادی دوره بین پایان قرون وسطی و آغاز اقتصاد کلاسیک بر دولت‌های اروپایی - قرن پانزدهم تا اواخر قرن هفدهم - می‌باشد (Robbins, 1968).

۵). فلسفه اقتصادی این رویکرد این است که مدیریت اقتصادی بخشی از تلاش دولت‌ها برای تعقیب منافع ملی به صورت ثروت، قدرت و اعتبار است. در این روند مرکانتلیست‌ها بر این اعتقاد بودند که سیاست دولت باید به نسبت سطح فعالیت اقتصادی آن، در راستای افزایش صادرات و کاهش واردات باشد. تحت این شرایط سیاست اولیه دولت به حداکثر رساندن قدرت بوده که در این مورد فعالیت‌های اقتصادی بهترین وسیله رسیدن به این هدف تلقی می‌شوند. به هر حال برای تحقق ثروت، دولت‌های مرکانتلیستی باید دو کار را انجام دهند: یکی جهت دادن به اقتصاد داخلی خود تا آنجا که به یک موازنه دلخواه تجاری برسند. در حقیقت هدف آن‌ها تولید کالا برای صدور است، در حالی که همزمان سطح واردات را پایین نگه می‌دارند. دومین کار هدایت صنایع در راستای ارزش افزوده در سایه ورود به مواد خام ارزان قیمت است. در این روند دولت‌های مرکانتلیست فرآورده‌های کشاورزی را به سود تولیدات صنعتی فدا کرده، روی محصولات ساخته شده خارجی، تعرفه‌های سنگین گمرکی اعمال می‌کنند و در عین حال به صنایع داخلی هم یارانه می‌دهند (قوام، ۱۳۹۲: ۱۰۶-۱۰۵).

از نظر این مکتب اقتصاد ابزار سیاست است. یعنی هم ایجادکننده توان و هم ابزاری برای اعمال سیاست‌ها و خط مشی‌ها محسوب می‌گردد و پایه‌ای برای قدرت سیاسی به شمار می‌آید. مرکانتلیست‌ها اقتصاد بین‌الملل را حوزه تعارض بین منافع مختلف می‌دانند. به عبارت دیگر، حوزه رقابت اقتصادی بازی با حاصل جمع جبری صفر به شمار می‌آید. در این وضعیت هر دولتی، در مورد دستاورد نسبی اقتصادی سایرین نگران است، چراکه رفاه و سرمایه مادی پایه‌ای برای قدرت سیاسی - نظامی محسوب می‌گردد که می‌تواند در برابر سایرین مورد استفاده قرار گیرد. در این مکتب رقابت اقتصادی بین دولت‌ها، دو شکل متفاوت خواهد داشت. نخستین شکل آن دفاعی است که می‌توان به آن‌ها «مرکانتلیسم منعطف» نام نهاد. در اینجا سیاست دولت‌ها الزاما تأثیر منفی آشکاری بر سایرین نخواهد داشت. شکل دیگر، «مرکانتلیسم تهاجمی» است. در اینجا دولت‌ها در جهت استثمار و بهره‌مندی از اقتصاد بین‌الملل از طریق سیاست‌های توسعه طلبانه اقدام می‌نمایند (قاسمی، ۱۳۹۱: ۳۸). امروزه نیز مرکانتلیسم در لباسی نو در قالب نئومرکانتلیسم یا دولت‌گرایی در میان استراتژی اقتصادی کشورها به ایفای نقش می‌پردازد. از

چشم‌انداز این رهیافت نمی‌توان به راحتی دولت را از عرصه بازار و اقتصاد کنار گذاشت و نادیده گرفت. به عبارتی بهتر، بنا به گفته گیلپین هنوز سیاست ملی، تعیین‌کننده اصلی امورات اقتصادی است (Gilpin, 2001: 3). همچنین از منظر تئوری‌های مرکانتلیستی و دولت‌محور، مداخله دولت در اقتصاد با این توجیه صورت می‌پذیرد که موجبات رفاه اجتماعی را فراهم می‌آورد (Oathey, 2012: 5). بنابراین اگر قرار است اقتصاد یا بازیگران اقتصادی در یک دولت قادر به رقابت با دیگران در بازار جهانی باشند، باید به وسیله دولت ملی حمایت شوند. این سیاست به عنوان ملی‌گرایی اقتصادی شناخته شده و با حمایت از بازارهای داخلی از طریق موانع واردات همچون تعرفه‌ها و مالیات‌ها و سهمیه‌ها، به مرحله عمل در آمده است. همچنین، حمایت مستقیم مالی و صنعتی از دولت‌های ملی جهت حمایت از صنایع داخلی در اینجا استفاده شده است (اسمیت و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۳۸). در واقع می‌توان استدلال کرد، مرکانتلیسم و نومرکانتلیسم رهیافت‌هایی مبتنی بر اقتصاد سیاسی هستند که به تعیین جهت‌گیری‌های سیاست اقتصادی می‌پردازند. کانون بحث این رهیافت‌ها ایجاد ثروت و قدرت برای کشور از راه تجارت است. به همین دلیل دولت‌های قدرتمند به وضع مقررات و اعمال آنها اهتمام می‌ورزند. مقررات تجاری وضع شده در راستای خلق تراز تجاری مثبت است، که خود باعث مثبت شدن تراز پرداخت‌ها می‌گردد. بنابراین اغلب کشورهای سرمایه‌داری برای کسب قدرت و تراز تجاری مثبت به اعمال سیاست‌های حمایتی سختگیرانه اقدام می‌کنند. در همین راستا می‌توان به ناسیونالیسم اقتصادی ایالات متحده آمریکا از زمان روی کار آمدن دونالد ترامپ اشاره کرد. دونالد ترامپ معتقد است تجارت بین‌المللی بازی با حاصل جمع صفر است که نهایتاً می‌تواند موجب به خطر افتادن امنیت ملی کشور شود. بنابراین، وی در صدد است تا با اتخاذ سیاست‌های انقباضی نسبت به تجارت آزاد و کاهش واردات و افزایش صادرات و نهایتاً افزایش ثروت در جهت احیای هژمونی و امنیت آمریکا در سطح جهان و همچنین رشد و توسعه اقتصادی و صنعتی داخلی گام بردارد.

۳. ناسیونالیسم اقتصادی ترامپ: اهداف و استراتژی‌ها

گیلپین بر این نکته تأکید دارد که در تحلیل اقتصاد سیاسی بین‌الملل، منافع و سیاست‌های تعیین شده توسط نخبگان سیاسی حاکم در دولت‌ها، فشار گروه‌های قدرتمند داخلی و ماهیت نظام اقتصاد سیاسی ملی در کنار نقش عوامل عینی ژئوپلیتیکی و زیر ساخت‌های فیزیکی اقتصادی حائز اهمیت می‌باشد. همانطور که وی در کتاب «جنگ و دگرگونی در سیاست جهانی» استدلال کرده است، سیاست‌های اقتصادی خارجی جوامع، انعکاس تعریف نخبگان حاکم جامعه از منافع ملی است (گیلپین، ۱۳۹۲: ۲۲). در همین رابطه، با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ به مسند ریاست جمهوری برخی مفاهیم نظیر هژمونی آمریکا و قدرت بزرگ بودن، ناسیونالیسم اقتصادی، حمایتگرایی و کلماتی از این دست در اسناد مختلف امنیتی و اقتصادی قابل مشاهده می‌باشد که حاکی از اهداف از پیش تعیین شده و همچنین استراتژی‌های تحقق این اهداف می‌باشد. در سطور ذیل به مهمترین اهداف دولت جدید آمریکا و استراتژی‌های دستیابی به آنها پرداخته خواهد شد.

۳-۱. اهداف کلان آمریکا

سیاست جدید اقتصادی آمریکا با هدف قرار دادن نقطه حساس و استراتژیک و پاشنه آشیل اقتصاد رقبای بزرگ، درصدد پیشبرد اهداف دوربرد و کلان اقتصادی است. در سخنرانی‌ها و شعارهای انتخاباتی دونالد ترامپ، به کرات می‌توان به کلمات و کلید واژه‌هایی برخورد کرد که حاکی از عزم این کشور برای احیای هژمونی ایالات متحده در نظام بین‌الملل می‌باشد. ایده‌هایی نظیر «آمریکا را دوباره با عظمت می‌کنیم»، «قرن آمریکایی» و «آمریکای نخستین» حاکی از یک دکترین منسجم از سوی ترامپ برای نیل به اهداف کلان سیاسی و اقتصادی این کشور است. در سطور ذیل این اهداف کلان مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۱-۳. تثبیت و تداوم هژمونی جهانی

آمریکا همواره از زمان جنگ جهانی دوم داعیه هژمون بودن و رهبری جهان را در سر می‌پروراند و در راستای تحقق این امر گام‌هایی به طروق مسالمت‌آمیز و قهرآمیز برداشته است. از منظر نظریه‌پردازان ثبات هژمونیک، حفظ و تداوم هژمونی شرایطی دارد و هژمون باید بتواند با استفاده از ابزارهای نهادین، آزادی بازار جهانی را محدود کند تا به نفع آن کشور عمل نماید. برای مثال بازار خود را به روی محصولات دیگران می‌بندد و بازار دیگران را به روی محصولات خویش می‌گشاید تا پول خود را به عنوان ارز رایج در نظام بین‌المللی تحمیل کند. همچنین قدرت هژمون باید بتواند با ترکیبی از زور (اهمیت برتری نظامی)، رشوه (لزوم دادن پاداش به متحدان و شبه متحدان)، و اقماع (ابزار ایدئولوژیک) این محدودیت‌های نهادی را تحمیل کند (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۱).

منافع هژمونیک ایالات متحده آمریکا در عرصه بین‌الملل به اصل حمایت از تجارت آزاد متکی بوده و در این میان، موقعیت قدرت برتر آن کشور نقش موتور محرک را داشته است. البته ایده حمایت از تجارت آزاد در سیاست خارجی آمریکا یک خط قرمز اساسی دارد و آن هژمونی آمریکا است. آمریکا به رغم حمایت از تجارت آزاد بین‌الملل نمی‌تواند در برابر ظهور قدرت‌های تجاری رقیبی که می‌توانند هژمونی اقتصادی و شاید به تبع آن کلیت هژمونی آن را به چالش بکشند، رفتار انفعالی داشته باشد (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۱۶۹). به همین دلیل در آمریکا نسبت به رشد و توسعه اقتصادی و ادغام سایر قدرت‌ها در نظام بین‌الملل نظیر چین دو دیدگاه وجود دارد. یک رویکرد معتقد است باید جلوی رشد چین را گرفت. این دسته اعتقاد دارند رشد چشمگیر اقتصادی چین موجب نفوذ رو به رشد این کشور در منطقه و سطح جهان خواهد گشت. اینها برای مقابله با پیشرفت پکن راهکار اقتصادی پیشنهاد می‌دهند؛ چرا که از لحاظ اقتصادی کاهش واقعی تولید ناخالص داخلی و تحریم تکنولوژی‌های پیشرفته منجر به نزول رشد اقتصادی خواهد شد و متعاقباً موجبات کاهش بودجه نظامی و بحران مشروعیت سیاسی را فراهم می‌آورد. دسته‌ای دیگر بر خلاف گروه اول، رویکرد منفی نسبت به توسعه و پیشرفت پکن نداشته و خواهان ادامه همکاری و روابط آزاد تجاری می‌باشند (Art, 2010: 362). این گروه که در دسته لیبرال‌ها جای دارند، معتقدند که نظم اقتصادی و سیاسی حاکم بر

نظام بین‌الملل که دارای انعطاف خاصی است، به عبارتی باز بودن فضای اقتصادی و سیاسی نظام بین‌الملل، موجب قدرت‌یابی مسالمت‌آمیز چین و حضور بدون چالش این کشور در عرصه مناسبات جهانی می‌شود (Charles, 2011: 1). اما روند تحولات سیاسی در آمریکا حاکی از این واقعیت است که محافظه‌کاران رادیکالی نظیر ترامپ، که نسبت به تقویت جایگاه سایر کشورها در نظام بین‌الملل بدبین هستند و سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه‌ای را در محیط بین‌المللی دنبال می‌کنند، رویکرد تساهلی نداشته و در عوض درصدد هستند تا سیاست‌های سخت‌گیرانه و انقباضی تجاری را، در قالب جنگ تجاری، در قبال کشورهایی نظیر چین و اتحادیه اروپا که موقعیت جهانی آمریکا را در نظام بین‌الملل به خطر می‌اندازند، اتخاذ نمایند. به عبارتی، با توجه به همبستگی و ارتباط مستقیم بین دو متغیر قدرت و امنیت ملی ایالات متحده با تجارت خارجی، به اعتقاد ترامپ سیاست‌های اقتصادی دولت قبلی موجب افول هژمونی و کاهش امنیت ملی این کشور در سطح نظام بین‌الملل شده است. بنابراین، ایالات متحده آمریکا برای دستیابی به سود بیشتر با هدف افزایش قدرت و استمرار هژمونی، ملزم به ناکام گذاشتن سایر رقبای تجاری و اقتصادی در سطح نظام بین‌الملل می‌باشد. از اینرو، و در راستای تحقق اهداف اقتصادی و احیای هژمونی، توسعه صادرات و ممنوعیت یا کاهش واردات از طریق ایجاد سهمیه‌بندی، افزایش مالیات و حمایت‌گرایی از صنایع داخلی به طور مستقیم امری ضروری محسوب می‌گردد. در حقیقت، سیاستمداران جدید کاخ سفید همانند مرکانتلیست‌ها معتقدند که رشد اقتصادی سایر کشورها می‌تواند زمینه‌های قدرت سیاسی و نظامی آنها را فراهم کند و این موضوع تهدیدی علیه جایگاه جهانی آمریکا بحساب می‌آید. بنابراین، می‌بایست مانع از توسعه اقتصادی دولت‌های رقیب شد یا حتی المقدور روند توسعه آنها را کند نمود.

۲-۱-۳. حفظ روند توسعه و امنیت اقتصادی

در سند استراتژی راهبردی ایالات متحده در سال ۲۰۱۸ به وضوح اشاره شده است؛ امنیت ملی آمریکا نیازمند رونق اقتصادی پایدار می‌باشد. دیپلماسی اقتصادی ایالات متحده باید به عنوان ابزار کلیدی برای پیشبرد هژمونی و افزایش امنیت داخلی و رفاه

اقتصادی ملی باشد. در جهان درهم تنیده، وزارت امور خارجه و «نماینده ایالات متحده آمریکا برای توسعه بین‌المللی»^۱ باید در صدد ایجاد فرصت و تضمین بالایی برای تحقق پویایی اقتصادی ملی در مقابل چالش‌های جدید باشند. تعامل اقتصادی آمریکا با جهان باید از طریق دیپلماسی قوی، سیاست‌های تجاری، بازرگانی جامع و انعطاف‌پذیر و همکاری گسترده با دولت‌ها در راستای تحقق رشد اقتصادی و امنیت اقتصادی و ملی ایالات متحده و همپیمانانش و همچنین ایجاد بازارهای جدید برای کالاها و خدمات آمریکا باشد؛ تا بتواند مواضع این کشور را برای مقابله با چالش‌های جهانی تقویت نماید. همچنین، بر اساس سند امنیت ملی ضروری است با مدل‌های اقتصادی تبلیغ شده توسط ملل دیگر مبارزه شود؛ چرا که رویکرد امریکایی برای کمک به متحدان و همکاران در نظر گرفته شده است (U.S. Department of State & U.S. Agency for International Development, 2018: 35). در همین ارتباط، شورای توسعه اقتصادی بین‌المللی، ارزش‌های زیر را در راستای توسعه اقتصادی به عنوان ماموریت سازمان برای سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۲۴ در نظر گرفته است:

- الف) مسئولیت و تعهد اجتماعی برای ایجاد جامعه سالم، درست و رقابتی؛
- ب) ایجاد ثروت برای افراد، کسب و کار در جامعه؛
- ج) پیشرفت در شغل و حرفه‌های اقتصادی؛
- د) گسترش همکاری و مشارکت؛
- ه) پیگیری تنوع، توسعه و عدالت.

شورای توسعه، با توجه به ارزش‌های فوق و با هدف رهبری جهان، چشم‌انداز برنامه‌های رونق و توسعه اقتصادی پایدار که شامل برنامه‌هایی نظیر حرفه‌ای نمودن و تنوع بخشی توسعه اقتصادی، ارائه خدمات جهانی و تبدیل شدن به منبع درجه یک در زمینه دانش و تخصص در جهت توسعه اقتصادی است را پیگیری می‌کند (International Economic Development Council, 2018: 10-11). در همین راستا، طی برنامه‌ای وزارت امور خارجه و آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده فرصت‌های شغلی را برای علاقمندان به شرح زیر اعلام نموده است:

¹United States Agency International Development

الف) تقویت قواعد اقتصادی و امنیتی: حمایت از برنامه ۴/۴ میلیارد دلاری برنامه‌های محافظتی و امنیت مرزی که صنعت گردشگری کشور را پشتیبانی می‌کند؛
 ب) اطمینان بخشی به طور متوازن به کارگران و شرکت‌ها و تجار امریکایی: ارائه کمک‌های اختصاصی برای مقابله با فساد، ترویج حاکمیت قانون، شفافیت، ابتکار و پاسخگویی و تقویت نهادهای بازارگرا و حکومتی برای ایجاد اصلاحات اقتصادی؛
 ج) پیگیری مشارکت: بهره‌گیری از کارگران امریکایی با حمایت از سیاست‌هایی که روابط تجاری منصفانه و متعادل را برقرار می‌کنند و زنجیره‌های عرضه و بهره‌وری را بهبود و امنیت انرژی و تجارت را ارتقا می‌بخشند و همچنین بازارهای خصوصی را باز کرده و مشارکت بخش خصوصی را تقویت می‌نمایند (Department of State and U.S. Agency for International Development, 2017: 2). با توجه به اسناد موجود می‌توان استدلال کرد که یکی از کانونی‌ترین اهداف دولت جدید آمریکا ایجاد حداکثر رفاه و رشد و توسعه اقتصادی در کشور است. در همین ارتباط سیاست‌های داخلی و دستور کارهای عرصه دیپلماسی بگونه‌ای تنظیم شده‌اند که منافع حداکثری را نصیب کشور کنند. تحقق توسعه و امنیت اقتصادی بحدی برای دولت ترامپ حائز اهمیت است که حتی این دولت سعی نموده است تا ساختارها و نهادهای اقتصادی داخلی و بین‌المللی را تغییر داده یا بر اساس اهداف خود اصلاح کند. تحقق توسعه اقتصادی با دیگر هدف آمریکا یعنی حفظ و تداوم هژمونی برهم کنش داشته و یکدیگر را تقویت می‌کنند.

۲-۳. استراتژی‌های آمریکا

دیویس هندرسون^۱، اقتصاددان محافظه‌کار معتقد است سوء برداشت ذهنی از تأثیر تجارت متقابل در تولید ناخالص داخلی (Dan Kopf, 2017: 2) نقش مهمی در تنظیم سیاست‌ها دارد. در همین رابطه، تیم اقتصادی دولت ترامپ از مرکانتلیست‌هایی نظیر «ویلبر راس»^۲ وزیر بازرگانی، «رابرت لوئیزر»^۳ نماینده تجاری ایالات متحده و «پیترو ناوارو»^۴ سرپرست شورای ملی تجارت تشکیل شده است که همگی نسبت به مزایای

1 David Henderson
 2 Wilber Ross
 3 Robert Lighthizer
 4 Peter Navarro

متقابل تجارت بین‌المللی دارای تردید هستند. در طی مبارزات انتخاباتی ترامپ، ناوارو و راس مقاله‌ای را به تحریر درآوردند مبنی بر اینکه کاهش واردات، منجر به افزایش ثروت ایالات متحده خواهد شد. در همین ارتباط، ترامپ در نقد سیاست تجاری امریکا اظهار داشت: خارجی‌ها به دنبال نابودی تجارت ایالات متحده هستند. زیرا امریکا بیش از آنکه صادر کننده باشد وارد کننده کالاها و خدمات از سایر کشورهای جهان است. وی همچنین تجارت نامتوازن چین با ایالات متحده را «بزرگ‌ترین دزدی در تاریخ جهان» خوانده است (Appelbaum, 2016:1). احساس تهدید دولت جدید آمریکا از شرایط تجارت بین‌المللی سبب شده است تا این کشور استراتژی‌های گوناگونی را جهت مقابله با این شرایط اتخاذ نماید. این استراتژی‌ها عموماً مبتنی بر تغییر ساختارها و رژیم‌های موجود بین‌المللی است تا ایالات متحده قادر باشد به بهترین وجه امنیت و منافع ملی خود را تامین نماید. در سطور زیر به مهمترین استراتژی‌های آمریکا جهت دستیابی به اهداف کلان خود اشاره خواهد شد.

۱-۲-۳. تغییر رژیم‌های بین‌المللی

به اعتقاد مخالفان اصول لیبرالیستی بازار و نظریه‌پردازان وابستگی متقابل اقتصادی، نظیر استانلی هوفمان و کترین باربیری، «وابستگی متقابل سازش و یکدلی را به بار نمی‌آورد، بلکه به بدگمانی و ناسازگاری منجر می‌شود. وابستگی متقابل شدید، چه متقارن و چه غیرمتقارن بزرگ‌ترین پتانسیل برای افزایش احتمال مجادلات را دارد». وابستگی متقابل اقتصادی مناسبات و تعامل بین کشورها را بیشتر کرده که به نوبه خود شانس و احتمال درگیری را افزایش می‌دهد. کلید رسیدن به نتیجه این است که به مزایای رفاهی نسبی حاصل از تعامل اقتصادی توجه شود. تجارت بین دو کشور ممکن است باعث رفاه کامل هر دو کشور شود، اما به جز در مواردی که هر دو کشور عوامل تولید یکسانی دارند، همیشه یک کشور نسبت به طرف مقابل سود بیشتری کسب می‌کند. توزیع نامتقارن عوامل اقتصادی بین دولت‌ها ممکن است که تبدیل به نابرابری‌های قدرت شود. خطر این نابرابری‌های قدرت در حال ظهور به دشمنی میان آنها منجر می‌شود. رابرت گیلپین نیز بر رشد نابرابر در اقتصاد جهانی و پیامدهای منفی آن علیه صلح تاکید می‌کند.

این رشد نابرابر به تغییرات ساختاری در اقتصاد جهان منجر می‌شود. از آنجا که این تغییرات برنده‌ها و بازنده‌ها را ایجاد می‌کند، کشورها با تضاد و درگیری سیاسی به آن عکس‌العمل نشان می‌دهند (کرسنزی، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۳). در همین راستا می‌توان به سیاست‌های ناسیونالیستی ترامپ جهت افزایش منافع آمریکا حتی از طریق تغییر اصول و قواعد لیبرالیستی و الگوی حاکم بر تجارت آزاد نظام بین‌الملل اشاره نمود. از منظر ترامپ جهان‌گرایان افرادی هستند که در صددند تا جهان را به سایر کشورهای فاسد و گرسنه دنیا تحویل دهند (Forgey, 2018). در واقع رئیس‌جمهوری آمریکا با طرح ایده‌هایی نظیر امریکای با عظمت، استمرار هژمونی ایالات متحده و شکست رقبای اقتصادی بالقوه و در حال ظهور تلاش دارد تا هنجارها و قواعد رژیم‌های بین‌المللی را تغییر داده یا اصلاح کند. برای مثال می‌توان به خروج ایالات متحده آمریکا از معاهدات تجاری و زیست محیطی و نارضایتی ترامپ از مفاد معاهدات و ضرر و زیان‌هایی که آمریکا با پذیرش قواعد حاکم بر آن رژیم‌ها متحمل شده اشاره نمود. سیاست‌های ناسیونالیستی و حمایت‌گرایانه دولت ترامپ بحدی است که برخی این سیاست‌ها را نوعی بازگشت به سیاست‌های انزواطلبانه و «اعلامیه مونرو» (۱۸۲۳) بر می‌شمارند.

۲-۲-۳. خروج یا تهدید به خروج از سازمان‌ها و معاهدات بین‌المللی

میزان قدرت رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا جهت تصمیم‌گیری درباره توافقنامه‌ها و معاهدات بین‌المللی موضوعی چالش برانگیز در نهادهای داخلی این کشور است. برخی از اعضای کنگره معتقدند رئیس‌جمهور به تنهایی قدرت پایان دادن به توافقنامه‌های بین‌المللی را ندارد. در مقابل گروهی دیگر اعتقاد دارند طبق موادی از قانون اساسی درباره تجارت در حالی که رئیس‌جمهور مذاکره کننده و امضا کننده توافقنامه‌های تجارت است؛ وی تصمیم‌گیرنده نیست و قدرت تصویب و پایان دادن به مشارکت ایالات متحده در موافقتنامه‌های تجاری به کنگره اختصاص داده شده است (Trachtman, 2018: 10). صرف نظر از دیدگاه‌های موجود، ناسیونالیسم اقتصادی جدید آمریکا، با رویکرد ضد جهانی شدن، معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی کنونی را سدی در مسیر پیشرفت و توسعه آمریکا بحساب می‌آورد که لزوماً در صورت تغییر و یا اصلاح آنها،

«رویای آمریکایی» محقق خواهد شد. در این راستا معمولاً آمریکا از سیاست تهدید و اجبار استفاده می‌کند؛ چرا که تغییر وضع موجود برخلاف خواسته‌های سایر دولت-هاست. اصلاح «توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی» آیا نفتا در همین رابطه قابل ارزیابی است. با وجود این که اصلاح این توافقنامه در دستور کار دولت کانادا و مکزیک قرار نداشت، اما تحت فشار آمریکا و تهدید به خروج این کشور، آنها مجبور به امضای یک توافقنامه جدید شدند.

علاوه بر این، تهدید به خروج از سازمان تجارت جهانی و اعلام خروج از گروه G7 در کانادا و عدم امضای بیانیه مشترک این گروه حاکی از آن است که ترامپ نسبت به موقعیت ایالات متحده آمریکا در نهادها و موافقتنامه‌ها خوشحال و خرسند نیست (Bump, 2018: 1-5). سیاست‌های اخیر دولت ترامپ مبین این واقعیت ساختاری است که منطق سیاست خارجی آمریکا ماهیتی دوگانه دارد. از یک سو بدنبال تعقیب هژمونی جهانی و احیای برتری است، اما از سوی دیگر سیاست ناسیونالیسم اقتصادی و ایجاد مانع در مسیر تجارت آزاد جهانی را پیگیری می‌کند. چنین سیاستی حاکی از این امر است دستورکار دولت ترامپ تامین حداکثری منافع آمریکا در تعاملات بین‌المللی و جهانی است. به این معنا که واشنگتن تا زمانی که توافقنامه‌های بین‌المللی پایبند است که آنها تامین‌کننده منافع اقتصادی و تجاری آمریکا باشند. در غیر این صورت ناکارآمد تلقی شده و می‌بایست اصلاح گردند یا تغییر یابند.

۳-۲-۳. افزایش تعرفه‌ها

از مهمترین و قدیمی‌ترین ابزارهای حمایت از صنایع و یکی از آشکارترین جنبه‌های مداخله دولت در فرآیند تجارت بین‌الملل، وضع تعرفه‌های گمرکی است. تعرفه نوعی مالیات بر کالاهای وارداتی است که یک کشور بنا به سیاست‌های اقتصادی خود از کالاهای وارداتی دریافت می‌کند. بطور کلی دلایل اعمال سیاست‌های تعرفه‌ای را می‌توان به دو بخش اقتصادی و غیر اقتصادی تقسیم بندی کرد؛ دلایل اقتصادی عبارتند از بهبود تراز پرداخت‌ها، حمایت از صنایع داخلی بویژه صنایع نوپا، بهبود رابطه مبادله،

1 American Dream

2 North American Free Trade Agreement

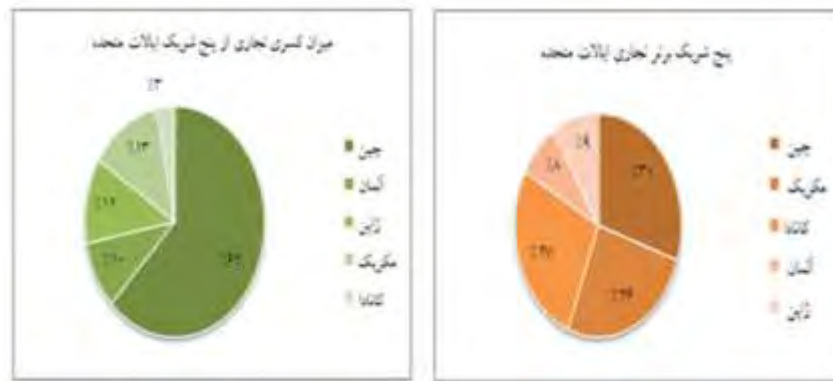
حمایت از تولید کنندگان داخلی در مقابل سیاست دامپینگ کشورهای دیگر، بالا بردن سطح تولید و اشتغال. دلایل غیر اقتصادی نیز، که بیشتر مورد توجه سیاستمداران است تا اقتصاددانان، شامل تامین امنیت ملی، دستیابی به خودکفایی، قطع وابستگی کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه یافته، به علت نامطلوب بودن رابطه مبادله، می‌شود (نونژاد و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۴۰-۱۳۸). بنابراین، تعرفه‌ها از ماهیتی سیاسی-اقتصادی برخوردارند.

از دیدگاه مرکانتلیست‌ها سیاست دولت باید در راستای افزایش صادرات و کاهش واردات باشد. در همین راستا، اعمال تعرفه امری مقبول بحساب می‌آید. آنها و دیگر واقع‌گرایان معتقدند که تجارت ابزاری برای ثروتمندتر و قوی‌تر شدن به منظور تقویت توانمندی‌های ملی و امکان تعقیب اهداف در عرصه بین‌الملل است. واقع‌گرایان و مرکانتلیست‌ها ضمن مخالفت با تجارت آزاد و خارج کردن دولت از اقتصاد یا محدود کردن مشارکت دولت در اقتصاد، بر این اعتقادند که تجارت آزاد با این مفهوم درباره رقابت میان بازیگران اقتصادی است و چنانچه دولتی ضعیف‌تر باشد یا نسبت به شرکای تجاری خود از ثروت کمتری برخوردار باشد، به طور خودکار دچار محرومیت می‌شود و قادر به رقابت نخواهد بود. نتیجه این امر کسری تجاری و پس از آن ضعیف شدن دولت است. بنابراین، اگر قرار است اقتصاد یا بازیگران اقتصادی در یک دولت قادر به رقابت با دیگران در بازار جهانی باشند، باید به وسیله دولت ملی حمایت شوند. این سیاست با عنوان ناسیونالیسم اقتصادی شناخته شده و با حمایت از بازارهای داخلی از طریق موانع واردات، همچون تعرفه‌ها و مالیات‌ها و سهمیه‌ها، به مرحله عمل در آمده است. همچنین، حمایت مستقیم مالی و صنعتی دولت‌های ملی جهت حمایت از صنایع داخلی امری ضروری است (اسمیت و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۳۸).

به اعتقاد ترامپ تراز تجاری ایالات متحده آمریکا با امنیت ملی این کشور ارتباط مستقیم دارد. از اینرو در حمایت از صنایع سنگین نظیر فولاد و آلومینیوم، واردات این مواد را با ایجاد تعرفه‌های سنگین ممنوع نموده است. در مقابل با بهره‌برداری از صنایع داخلی و ساخت کالاهای صادراتی نظیر لوازم خانگی و خودرو به حمایت از صنایع سنگین تجاری داخلی اقدام نموده است (Rampell, 2018: 4-5). به عبارتی، دولت

ترامپ به عنوان یک دولت مرکانتلیستی نه تنها در صدد کاهش و رفع کسری تجاری آمریکا با کشورهای نظیر مکزیک، کره جنوبی و چین است؛ بلکه بدنبال مازاد تجاری نیز می‌باشد. به این معنا که ترامپ در صدد است تا در صورت تعامل اقتصادی با کشورهای دیگر «بازی با حاصل جمع صفر» را در پیش بگیرد؛ بنابراین سایر کشورها نه تنها منافع کسب نمی‌کنند بلکه چیزی از دست می‌دهند. در غیر این صورت، به ساختن دیواری جهت جلوگیری از نفوذ اقتصادی سایر کشورها در آمریکا اقدام می‌کند (Ben Chu, 2016: 2). در همین ارتباط دونالد ترامپ در ماه مارس ۲۰۱۸ بر فولاد و آلومینیوم صادراتی به آمریکا تعرفه ۲۵ درصدی و ۱۰ درصدی اعمال کرد و سپس اعلام نمود بر ۵۰ تا ۶۰ میلیارد دلار کالای صادراتی چین تعرفه ۲۵ درصدی نیز اعمال خواهد شد. در پی امضای فرمان ترامپ مبنی بر وضع تعرفه‌ها، وزارت دارایی چین روز ۲ آوریل، اعلام کرد که تعرفه‌هایی جدید بین ۱۵ تا ۲۵ درصد برای مجموعاً ۱۲۸ کالای وارداتی از آمریکا وضع شده است (خجسته، ۱۳۹۷: ۳-۲). افزایش تعرفه‌ها و اجرای اقدامات حمایتی گسترده با بستن مالیات سنگین بر کالاهای خارجی، کشورهای صادرکننده را با زیان اقتصادی فراوانی مواجه می‌سازد. برای مثال می‌توان به صادرات آلومینیوم و فولاد اروپا، محصولات کشاورزی کشورهای در حال توسعه و یا برخی اقلام الکترونیکی، معدنی و غیره اشاره کرد که در صورت افزایش تعرفه‌ها و متعاقباً جنگ تجاری-اقتصادی، کشور صادرکننده محصول آسیب گسترده‌ای را متحمل می‌گردد.

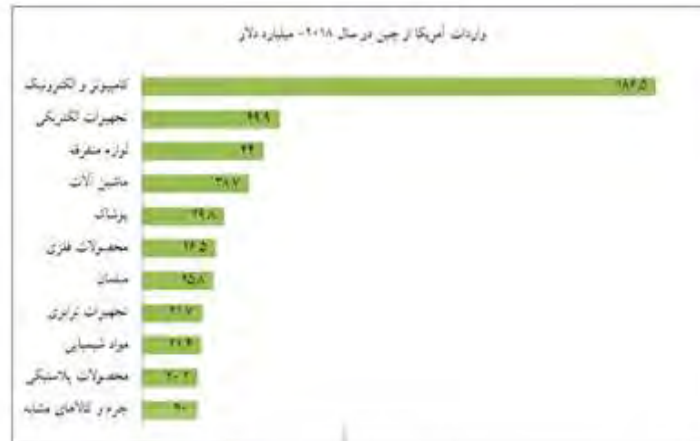
نمودارهای زیر بزرگترین شرکای تجاری آمریکا و میزان کسری تجاری این کشور را در قبال آنها نشان می‌دهد. بیشترین کسری تجاری آمریکا در قبال چین بوده که رقمی نزدیک به ۴۲۰ میلیارد دلار می‌باشد. بعد از چین کشورهای دیگری که به ترتیب بیشترین کسری تجاری را برای آمریکا رقم زده‌اند عبارتند از مکزیک با ۸۱ میلیارد دلار، ژاپن با رقم ۶۸،۲ میلیارد دلار و آلمان با رقم ۶۷،۶ میلیارد دلار و در نهایت کانادا با ۲۰ میلیون دلار. نمودارها نشان می‌دهند که این پنج شریک بزرگ تجاری آمریکا رقمی بالغ بر ۶۵۶ میلیارد دلار کسری بودجه در سال ۲۰۱۸ به این کشور تحمیل کردند.



منبع: <https://www.thebalance.com>

البته با توجه به حجم مبادلات تجاری آمریکا که بیشترین درصد آن با کشور چین می‌باشد، طبیعتاً کسری تجاری ایالات متحده نیز برآمده از مبادلات فی مابین چین و آمریکا است. به همین دلیل نیز بیشترین وضع تعرفه گمرکی به کالاهای چینی اختصاص یافته است. نمودار زیر نشان دهنده حجم مبادله تجاری بین آمریکا و چین می‌باشد که به روشنی کسری تجاری آمریکا در قبال چین را نشان می‌دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منبع: <https://www.marketwatch.com>

نمودار مبادله خدمات و تجارت آمریکا با چین در سال ۲۰۱۸

۴-۲-۳. حمایت از صنایع داخلی

ایالات متحده آمریکا در طول حیات سیاسی خود از صنایع و بخش‌های کلیدی داخلی پشتیبانی بعمل آورده است. علیرغم اعتراضاتی که اغلب به سیاست‌های صنعتی ایالات متحده صورت می‌گیرد، دولت از طریق اقدامات مختلف از جمله اختصاص یارانه‌ها به

صنایع خاص، قراردادهای خرید عمومی، تعرفه‌ها، تدابیر کاهش مالیات برای تحقیق و توسعه و ابتکاراتی که دسترسی مالی تولیدکنندگان را تضمین می‌کند به مداخله و پشتیبانی از صنایع داخلی پرداخته است. بسیاری از این مداخلات، اشتغال، رشد و رفاه را تضمین کرده‌اند. در حالی که بسیاری از مداخلات کوتاه مدت بوده است، بسیاری دیگر از آن‌ها بخشی از یک راهبرد گسترده‌تر و بلندمدت صنعتی را شکل می‌دهند. شواهد این را می‌توان در «توصیه‌های همیلتون»، «معامله جدید روزولت» و همچنین تغییر جهت اقتصاد ایالات متحده پس از دهه ۱۹۷۰ مشاهده کرد. ترامپ نیز سیاست‌های جدی را برای محافظت از صنایع و بخش‌های داخلی آمریکا ارائه کرده است. پیشنهادات او عبارتند از تعرفه‌های بالا بر روی کالاهای خارجی، از جمله ۴۵ درصد تعرفه بالقوه برای کالاهای چینی؛ تعرفه‌ها یا بستن مالیات بر شرکت‌های آمریکایی که در خارج از کشور کار می‌کنند؛ و وعده احیای صنایع فولاد و زغال سنگ در برخی از ایالت‌ها، از جمله پیتسبورگ (Stensrud, 2016: 16-17). علاوه بر این، دولت جدید آمریکا بر بخش‌های فناوری و تکنولوژیکی نیز تمرکز کرده است. چرا که احیای اقتصاد مبتنی بر فناوری و تکنولوژیکی یکی از محرک‌های مهم در رشد اقتصادی آمریکا و رقابت در سطح بین‌المللی محسوب می‌شود. با توجه به این که این شرکت‌ها فرصت‌های بیشماری در زمینه اشتغال، نوآوری، صادرات و رشد بهره‌وری فراهم می‌آورند، سیاستگذاران نظر ویژه‌ای به این شرکت‌ها داشته و سعی دارند از این صنایع حمایت بعمل آورند. به عبارتی، توسعه گسترده اقتصاد مبتنی بر صنایع فناوری و تکنولوژیکی در بلند مدت سهم بالایی در رشد اقتصاد کلان خواهد داشت. اما با توجه به ریسک و هزینه بالای شرکت‌های مبتنی بر فناوری، بیشتر صاحبان این شرکت‌ها تمایل اندکی برای هزینه‌های بالا و بدون تضمین و حمایت دولت دارند. از این رو دولت با هدف حمایت از صنایع نوپا و سرمایه‌بر در صدد حمایت‌گرایی از اقتصاد مبتنی بر فناوری گام برمی‌دارد (Wu & Atkinson, 2017: 1-2). بطور کلی سیاست‌های ترامپ در زمینه حمایت از صنایع داخلی با هدف تقویت توانمندی‌های اقتصادی کشور، بهبود شرایط معیشتی بخشی از شهروندان جامعه یعنی کارگران و در نهایت افزایش رقابت پذیری کالاهای آمریکایی در عرصه تجارت جهانی می‌باشد. به عبارتی، سیاست‌های دولت همزمان تامین‌کننده نیازها

و الزامات فروملی و فراملی است و نهایتاً می‌تواند ضمن تامین امنیت و ثبات سیاسی-اقتصادی در داخل، موقعیت آمریکا را در رقابت‌های تجاری بین‌المللی ارتقاء بخشد.

۴. تأثیرات ناسیونالیسم اقتصادی بر نظم تجاری لیبرال

به دلیل جایگاه ویژه ایالات متحده آمریکا در عرصه سیاست و اقتصاد جهانی، رویکرد جدید اقتصادی دولت ترامپ تبعاتی در حوزه تجارت بین‌المللی در پی خواهد داشت که در سطور ذیل به مهمترین آن‌ها اشاره خواهد شد.

۴-۱. تضعیف نظام تجارت آزاد

سازمان تجارت جهانی نظام چندجانبه‌ای است که در آن بیش از ۱۶۰ کشور برای کاهش تعرفه‌ها و دیگر موانع تجاری بین خود شرکت می‌کنند. توافقنامه‌های متعددی شامل قوانین تجارت بین‌المللی در سازمان تجارت جهانی مورد پذیرش اعضا قرار گرفته است که با ایجاد رژیم‌های کوچک تجاری کشورهای مختلف را به یکدیگر پیوند می‌دهند (1: Panezi, 2016). اما نظام تجارت جهانی در وضعیت کنونی با یک تناقض آشکار مواجه است و آن این‌که از یک‌سو تجارت آزاد در جهان رو به گسترش است و از سوی دیگر حمایت سیاسی از این روند رو به زوال می‌باشد. این تغییر رویکرد کشورهای صنعتی - به ویژه ایالات متحده آمریکا - به این نهاد حاکی از آن است که هژمون یا قدرت‌های هژمونیک برخلاف گذشته دیگر اراده چندانی برای تداوم بخشی به موقعیت مرکزی سازمان تجارت جهانی در نظام تجاری چندجانبه به عنوان یک کالای عمومی ندارند (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۲۱-۱۲۰). در همین زمینه، اقتصادان‌هایی نظیر آروین پانگربا از دانشگاه کلمبیا معتقدند که مزایای ارزشمند تجارت آزاد نظیر کارایی جهانی در تخصیص منابع، قانون مزیت نسبی حاکم بر مبادلات اقتصادی میان کشورها در نظام بین‌المللی مبتنی بر تجارت آزاد، فراوانی کالا و افزایش کیفیت محصول، با اجرای سیاست‌های حمایت‌گرایی و ناسیونالیستی از سوی قدرت هژمون زیر سوال می‌رود. همچنین، سیاست‌های ناسیونالیستی در حوزه اقتصاد توسط برخی کشورها با هدف رشد

سریع اقتصادی باعث کاهش رشد اقتصادی دیگر کشورها و فقر کشورهای ضعیف خواهد شد (Tupy, 2018: 1-5). بنابراین، سیاست‌های حمایتی آمریکا از یکسو و بی توجهی این کشور به اصول و مقررات سازمان تجارت جهانی به عنوان یک قدرت هژمون، که سهم بزرگی در تجارت و مبادلات بین‌المللی دارد، از سوی دیگر می‌تواند به ضرر تجارت آزاد شده و نظام تجارت جهانی را بشدت تضعیف نماید.

علاوه بر این اعمال تعرفه‌ها و به راه انداختن جنگ تجاری بین قدرت‌های بزرگ اقتصادی صرفاً محدود به آسیب‌پذیری آنها نبوده، بلکه سیستم تجاری دنیا با آسیب مواجه خواهد شد. نولند و همکاران در یک مطالعه موردی، با استفاده از «مدل تعادل عمومی پویا» (DSGE) سیاست تعرفه‌ای اقتصاد ایالات متحده در برابر واردات کالاهای چینی و مکزیکی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. این مطالعات نشان داد که در سناریوی جنگ تجاری، تجارت میان کشورهای نامبرده بیش از چهار درصد سقوط خواهد داشت و متعاقباً بیش‌ترین کاهش شغلی ناشی از بخش خدمات غیر تجاری است (Rosyadi and Widodo, 2017: 8). در صورت افزایش تعرفه از سوی ایالات متحده در مقابل کالاهای وارداتی کشورهای اتحادیه اروپا و چین و غیره، قیمت نسبی کالاها در سطح داخل و خارج، میان کشورها تغییر خواهد کرد. زیرا با توجه به وابستگی اقتصادی کشورها و همچنین مشارکت و عضویت اغلب کشورها در سازمان‌ها و موافقتنامه‌های بین‌المللی و حاکم بودن اصولی نظیر شرط دولت کامله‌الوداد، معادلات تجاری میان جمع‌کنیری از کشورها تحت تاثیر قرار خواهد گرفت. به عبارتی، الگوی رفتاری آمریکا در حوزه اقتصادی، به عنوان یک کنشگر تاثیرگذار جهانی، تاثیر مستقیمی بر نظام تجارت جهانی خواهد گذاشت و سبب می‌گردد تا رشد تجارت جهانی با مانع مواجه شده و نهایتاً تعاملات تجاری و اقتصادی جهان روند نزولی را تجربه کند.

همچنین، از دیدگاه لیبرالیسم تجاری، که بیشتر بر تجارت آزاد و گسترش آن به اقصی نقاط جهان تاکید دارد، افزایش وابستگی متقابل میان دولت‌ها باعث کاهش

۱. مدل تعادل عمومی پویا روشی در اقتصاد کلان است که تلاش می‌کند پدیده‌های اقتصادی مانند رشد اقتصادی، چرخه‌های تجاری و تاثیر سیاست‌های اقتصادی را از طریق مدل‌های اقتصادسنجی مبتنی بر کاربرد نظریه تعادل عمومی و اصول اقتصاد خرد توضیح دهد (Christiano, 2018).

2Dynamic stochastic general equilibrium

انگیزه‌های لازم برای بهره‌گیری از زور گردیده و چنانچه کنترل ارضی از قدرت سیاسی منتزع گردد، در این صورت تقسیم واحدهای سیاسی لزوماً باعث بروز تعارض میان آنها نخواهد شد. بدین ترتیب تجارت آزاد نه تنها به تامین منافع اقتصادی منجر می‌شود، بلکه به وحدت مردم کمک می‌کند و شاید به کاهش وفاداری‌های سیاسی آنان نسبت به دولت بینجامد (قوام، ۱۳۹۲: ۶۶). اما سیاست‌های اقتصادی دونالد ترامپ حاکی از حاکمیت دستورکاری در مخالفت با مکانیسم تجارت آزاد است که پس از جنگ جهانی دوم در قالب نظریات لیبرالیستی و نئولیبرالیستی توسط نهادهای گوناگون بین‌المللی، که امریکا در شکل‌گیری و تاسیس آن‌ها دخیل بوده، بوجود آمده است. به عبارتی، اگرچه ترامپ و بریکزیت توانایی سرمایه جهانی برای استخراج سود را تهدید نمی‌کنند، اما ممکن است نشانه‌ی تحولات بنیادی در شالوده‌های سیاسی اقتصاد جهانی باشند. بنابراین جهان کنونی، آنگونه که دیوید هاروی در طی یک دهه پیش توضیح داده، که در آن ظهور ایدئولوژی نئولیبرالیسم همچنان مورد توجه قرار می‌گیرد، نیست (Evans, 2017: 3)؛ بلکه با گذشت چند دهه از تاسیس سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی که داعیه حمایت از سیاست‌های لیبرالیستی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی را داشتند از یکسو و ماهیت پویا نظام بین‌الملل، تغییرات شگرف ناشی از ظهور پدیده‌ها و چالش‌های نوین و همچنین روی کار آمدن سیاستمداران جدید با روحیات گوناگون از سوی دیگر، زمینه‌های انحراف از نظریات و منویات غالب نظام بین‌الملل نظیر صلح دموکراتیک و انترناسیونالیسم لیبرال فراهم ساخته است. در واقع، می‌توان بیان کرد مجموعه سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی با ارائه الگوی خصمانه در روابط اقتصادی میان کشورها موجب کاهش وابستگی متقابل اقتصادی و افت مبادلات تجاری و بازرگانی دولت‌ها با یکدیگر شده و نهایتاً زمینه کشمکش و تنش سیاسی کشورها را در عرصه نظام بین‌الملل فراهم نموده است. از سوی دیگر نیز دولت‌ها با اتخاذ سیاست حمایت‌گرایی اقتصادی دچار توهم خودکفایی و استقلال اقتصادی گردیده و بنابراین انگیزه‌ی خود را جهت ادامه همکاری با سایر کشورها از دست می‌دهند. در صورت ادامه این الگو و با فائق شدن الگوی خصومت و دشمنی، افزایش تنش‌ها و منازعات در صحنه سیاست بین‌الملل اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

۲-۴. آسیب اقتصادهای ملی و رکود اقتصادی

موسسه‌های تحقیقاتی گوناگونی نظیر موسسه اقتصاد بین‌الملل پیترسون معتقدند که سیاست‌های آمریکا باعث می‌گردد تا رشد در سایر اقتصادهای بزرگ جهان به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کند (Urkowitz, April 2018: 2). به عبارتی، اگرچه سیاست‌های حمایت‌گرایانه ایالات متحده آمریکا تاکنون شرایط اقتصادی داخلی کشور را بهبود بخشیده است، اما این سیاست‌ها تاثیر منفی بر اقتصادهای ملی کشورهای دیگر داشته است. در همین ارتباط، جنگ تجاری آمریکا نقش مهمی ایفاء می‌کند. جنگ تجاری در بلند مدت باعث رکود اقتصادی و نهایتاً کاهش مصرف، افزایش نرخ بیکاری و تاثیر منفی بر رشد تولید ناخالص داخلی خواهد شد (Rosyadi and Widodo, 2017: 9). افزایش بیکاری خود موجب کاهش مصرف داخلی و سرمایه‌گذاری می‌گردد. از اولین تاثیرات جنگ تجاری آمریکا می‌توان به ریزش دسته جمعی بورس‌های اروپایی و آسیایی نظیر فرانسه، آلمان، هنگ کنگ، کره جنوبی و ژاپن اشاره کرد. این واکنش دسته جمعی می‌تواند تصویر واقع‌بینانه‌ای از چالش جدید اقتصاد جهانی به دست دهد و ابعاد جدال میان بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان را به وضوح نمایان سازد.

علاوه بر این، برخی از اقتصادهای نوظهور که دارای پایه‌های ضعیف و سست هستند، نظیر آرژانتین، ترکیه، برزیل در کنار چین به دلیل سیاست‌های محافظه‌کارانه ایالات متحده بسیار متضرر می‌گردند. عدم توازن حساب جاری، ذخایر مالی، بی‌ثباتی نرخ ارز و سطح بالایی از بدهی منجر به ترک شرکت‌های سرمایه‌گذار از این کشورها و در مقابل سردرگمی سیاست‌های اقتصادی آنها می‌شود (Urkowitz, October 2018: 1). همچنین کشورهایی که درآمد اصلی آنها از صادرات است و متکی به سرمایه‌گذاری خارجی هستند و از مزیت نسبی برخوردارند، خسارات فراوانی را متحمل می‌شوند و از صحنه اقتصاد بین‌المللی به حاشیه رانده خواهند شد. بر اساس نشریه بی‌زینس اسنایدر، ایرلند از جمله اولین کشورهایی است که خسارت می‌بیند. زیرا این کشور نزدیک به ۵۹ درصد تولیداتش را صادر می‌کند. به عبارتی بخش‌های مختلف این کشور بخصوص صنایع بانکی و فناوری پیشرفته، متضرر خواهد شد و دریافت سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم برای این کشور مشکل‌تر از قبل می‌شود. ایسلند کشور دیگری است که آن هم

نزدیک به ۵۹ درصد معاملات صادراتی با دنیا دارد و بازاری بسیار حساس دارد که سرعت در برابر جنگ تجاری واکنش نشان می‌دهد. صنایع آلومینیوم، گردشگری و شیلات آن می‌تواند آسیب پذیرتر از جاهای دیگر باشد؛ زیرا این کشور به اروپا، آمریکا و ژاپن صادرات زیادی دارد. مالزی با ۶۰ درصد و کره جنوبی با ۶۲ درصد صادرات در تجارت جهانی از جمله کشورهای دیگری هستند که در این نبرد تجاری بزرگ آسیب زیادی متحمل شده و محصولات فراوانی دارند که صادرات آنها با مشکلات بیشتری مواجه خواهد شد. جمهوری چک با ۶۴ درصد، مجارستان با بیش از ۶۵ درصد، اسلواکی با ۶۷ درصد، تایوان با ۶۷ درصد و لوکزامبورگ، که در رده نخست آسیب‌پذیری قرار می‌گیرد با بیش از ۷۰ درصد صادرات، در زمینه‌های بانکی، خدمات، صنایع فولاد و آلومینیوم و بسیاری از بخش‌های صنعتی دیگر از نبرد تجاری چین و آمریکا و گسترش آن به بخش‌های دیگر دنیا متضرر خواهند شد، زیرا تجارت گسترده‌تری با دنیا دارند. همچنین تغییر در پیش‌بینی‌های انجام شده برای تورم که تعرفه‌ها عامل آن هستند قطعاً باعث می‌شود روندی که بانک مرکزی آمریکا برای افزایش نرخ سود در پیش می‌گیرد سریع‌تر شود و همین امر سبب نوسانات در بازار مالی جهانی می‌گردد (خجسته، ۱۳۹۷: ۶-۴). در واقع اجرای سیاست‌های ناسیونالیسم اقتصادی رادیکال از سوی دولت جدید آمریکا در عصر وابستگی متقابل و حساسیت و آسیب‌پذیری بالای کشورها نسبت به رخدادهای نظام جهانی، از یکسو آسیب‌هایی را برای کشورهایی که دارای مراودات بالای اقتصادی با این کشور هستند، ایجاد می‌کند و از سوی دیگر نیز خساراتی برای کشورهای در حال توسعه و ضعیف به دنبال می‌آورد. به عبارتی، باید انتظار داشت تا جهان کاهش رشد اقتصادی را شاهد باشد.

۳-۴. ناکارآمدی موافقتنامه‌های تجاری و افزایش بی‌ثباتی اقتصادی

همانگونه که فریدمن بیان می‌کند ترامپ از شخصیتی برخوردار است که از توافقنامه‌های بین‌المللی متنفر است (Friedman, 2018: 3). خروج آمریکا از توافقنامه‌هایی نظیر توافقنامه پاریس - که یک توافقنامه چندجانبه بین‌المللی برای کاهش اثرات تغییرات اقلیمی است - یا خروج یکجانبه از توافق هسته‌ای بین ایران و گروه ۵+۱، خروج

ایالات متحده از «پیمان تجاری اقیانوس آرام» یا «شراکت فرا آتلانتیک» (تی پی پی) و همچنین بازنگری موافقتنامه «پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی» موسوم به (نفتا) همه حاکی از شکل‌گیری روندی جدیدی در عرصه اقتصاد و تجارت بین‌الملل است که مبتنی بر یکجانبه‌گرایی دولت جدید آمریکا در رابطه با معاهدات و رژیم‌های بین‌المللی می‌باشد. ترامپ معتقد است که پیمان‌های تجاری بین‌المللی به بازار کار آمریکا آسیب زده و مانع از رشد اقتصادی آمریکا شده است. واقعیت آن است که علت اصلی خروج آمریکا از توافقنامه‌های بین‌المللی تجاری، کسری تراز تجاری این کشور در رابطه با سایر کشورها می‌باشد. در همین راستا، بدیل ترامپ بجای توافقنامه‌های بین‌المللی، امضای پیمان‌های دوجانبه با کشورهای مختلف است تا آمریکا از این امکان برخوردار باشد براحتی سایر کشورها را تحت فشار قرار دهد.

سیاست‌های ناسیونالیسی دولت جدید آمریکا در رابطه با پیمان‌ها و توافقنامه‌ها، نه تنها سبب تهدید تجارت بین‌المللی شده و نوعی بی‌ثباتی را در عرصه مناسبات تجاری و اقتصادی رقم زده است، همزمان پیامدهای گوناگونی نیز در عرصه سیاست بین‌الملل بدنبال داشته است. نخست این که حس بی‌اعتمادی بین دولت‌ها را افزایش داده است. به این معنا که تعاملات دولت‌ها تحت تاثیر حاکمیت فضای تشکیک شده قرار گرفته است که این موضوع نهایتاً باعث تضعیف ادراکات و حس اعتماد متقابل شده است. دوم، ایجاد حس بی‌اعتمادی کشورها باعث گردیده تا همکاری‌ها شکننده شوند و بدین ترتیب زمینه برای خصومت‌ها و دشمنی‌ها فراهم گردد. سوم این که سازمان‌ها و نهاد-های بین‌المللی به دلیل سیاست‌های یکجانبه آمریکا و یکه‌تازی رهبران این کشور و همچنین تضعیف همکاری‌های بین‌المللی بخشی از کارآمدی خود را از دست داده‌اند. به عبارتی، سازمان‌ها زمانی می‌توانند جایگاه خود را حفظ کنند و کارویژه‌های خود را بدرستی انجام دهند که دولت‌های تشکیل دهنده آنها همکاری و مساعدت نزدیکی با یکدیگر داشته باشند و بر اساس اصول و منشور سازمان‌ها و تعهدات متقابل عمل

۱. آمریکا و ۱۱ کشور منطقه آسیا-اقیانوسیه بیش از ۷ سال بر سر این پیمان مذاکره و گفت‌وگو کرده بودند. پیمانی که جمعیتی بالغ بر ۸۰۰ میلیون نفر را شامل می‌شود و گستره تأثیرش مستقیماً ۴۰ درصد کل مناسبات اقتصادی جهان را در بر می‌گیرد.

نمایند. در حالی که سیاست‌های ترامپ حاکمیت فرادولتی نهادهای بین‌المللی را به چالش کشیده و تنش‌های سیاسی و تجاری بین کشورها را افزایش داده است. وضعیت شکنندگی توافقنامه و رژیم‌های بین‌المللی سبب شده است تا برخی از منتقدان از عبارت «تعلیق در نظام بین‌الملل» استفاده کنند.

نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر پاسخگویی به این سوال اصلی بود که ناسیونالیسم اقتصادی دولت جدید آمریکا چگونه نظم تجاری لیبرال را تحت تاثیر قرار داده است. فرضیه‌ای که مورد آزمون قرار گرفت بر این مبنا قرار داشت ناسیونالیسم اقتصادی و سیاست مرکانتلیستی دولت جدید آمریکا از طریق توسل به راهبردهای ملی‌گرایانه اقتصادی، بنیادهای نظم تجاری لیبرال فعلی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را تضعیف کرده است.

در گذشته با توجه به استقلال نسبی کشورها از یکدیگر و عدم وجود وابستگی متقابل اقتصادی پیش از شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی و همچنین روند جهانی شدن، مداخله و سیاست‌های حمایت‌گرایانه دولت‌ها در اقتصاد یا ناسیونالیسم اقتصادی تبعات قابل ملاحظه‌ای برای جهان بدنبال نداشت و نهاد تجارت و اقتصاد بین‌المللی کمتر تحت تاثیر ملاحظات ناسیونالیستی دولت‌ها قرار می‌گرفت. اما با آغاز نظم نوین جهانی پس از پایان جنگ جهانی دوم که مبنای ایجاد بسیاری از ساختارهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی گردید، که بعدها طی روند جهانی شدن قوام یافتند، اتخاذ ناسیونالیسم اقتصادی بویژه از سوی قدرت‌های بزرگ اقتصادی به عاملی آسیب‌زا مبدل شد. با توجه به این مفروضه و همچنین بر مبنای تحلیل صورت گرفته در پژوهش می‌توان نتیجه‌گیری نمود سیاست‌های ناسیونالیستی دولت ترامپ در حوزه اقتصادی، که عمدتاً با هدف جبران کسری تجاری انجام اتخاذ شده است، در کوتاه مدت و بلندمدت پیامدهای منفی برای اقتصاد بین‌الملل بدنبال داشته و دارد. بگونه‌ای که بسیاری از اندیشمندان سیاست‌های دولت کنونی آمریکا را بزرگترین تهدید علیه رشد تجارت جهانی قلمداد می‌کنند. آنچه که در کانون سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی آمریکا قرار دارد و هسته مرکزی آن را شکل می‌دهد تلاش این کشور جهت تداوم نظم هژمونیک و تثبیت جایگاه مسلط خود

در ساختار قدرت جهانی از طریق افزایش ثروت و قدرت است. به عبارتی، هدف بنیادین آمریکا حفظ جایگاه هژمونی خود در جهان است که توسط قدرت‌های رقیب نظیر چین به چالش کشیده است. در همین رابطه آمریکا نظم و هنجارهای سیاسی و اقتصادی حاکم را تا میزانی مورد پذیرش قرار می‌دهد که تامین‌کننده منافع و امنیت ملی آن کشور باشند؛ در غیر این صورت آنها را به چالش خواهد کشید.

سیاست‌های مرکانتلیستی دولت ترامپ با هدف استمرار ساختار تک قطبی با محوریت آمریکا، تاکنون موجب تهدید و به چالش کشیده شدن اصول لیبرالیسم، رژیم‌های بین‌المللی تجاری و سازمان‌های متأثر از آن در جهان شده است. در حال حاضر نظم مبتنی بر تجارت آزاد جهانی با موانعی نظیر افزایش تعرفه‌ها از سوی آمریکا مواجه شده است؛ در حالی که این کشور از پیشگامان نظام بازار آزاد و اقتصاد باز و جریان آزاد تجاری و مالی در جهان محسوب می‌گردد. افزایش تعرفه‌ها باعث ایجاد عدم توازن تراز تجاری، کاهش تجارت و صادرات و واردات کشورها گردیده و واکنش برخی از قدرت‌های اقتصادی، نظیر چین و اتحادیه اروپا، را در قالب جنگ اقتصادی در پی داشته است. علاوه بر ایجاد کشمکش میان دولت‌های قدرتمند اقتصادی بر سر منافع تجاری، تاکید دولت ترامپ بر ناسیونالیسم اقتصادی باعث کاهش رقابت‌پذیری اقتصادهای ملی، بویژه اقتصادهای نوظهور شده و متعاقباً تورم و رکود اقتصادی جهانی و سلب اعتماد نسبی کشورها از سازمان‌ها و پیمان‌های بین‌المللی را بدنبال داشته است. کاهش روابط اقتصادی و بازرگانی بتدریج باعث تضعیف مناسبات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی میان کشورها می‌شود که برآیند آن آغاز دور جدیدی از تنش‌های سیاسی و تجاری میان دولت‌ها و نهایتاً متزلزل شدن امنیت و صلح جهانی است.

منابع

اسمیت، روی؛ الانیس، عماد و فاراندس، کریستوفر (۱۳۹۲)، **اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سده بیست و یکم (موضوع‌ها و تحلیل‌های معاصر)**، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی و روح الله طالبی آرانی، چاپ اول، تهران: مخاطب.

خجسته، رحیم (مرداد ۱۳۹۷)، «تاثیر جنگ تجاری چین و آمریکا بر اقتصاد جهان»،
خبرگزاری صدا و سیما، قابل دسترسی در:

<http://www.iribnews.ir/fa/news/2193879>

شریعتی نیا، محسن (۱۳۹۲)، «آینده سازمان تجارت جهانی: فراتر از مدل کلوب»،
فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی، شماره ۶۹، صص ۱۳۱-۱۱۳.

قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، **اصول روابط بین الملل**، چاپ چهارم، تهران: میزان.
 قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۹)، **اقتصاد سیاسی مداخله گرایی در سیاست خارجی آمریکا**، چاپ
 اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی غیر انتفاعی.

قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۳)، «مبانی و مؤلفه‌های مفهومی اقتصاد سیاسی بین الملل»، **جستارهای
 سیاسی معاصر**، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره دوم،
 صص ۸۷-۱۱۰.

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۲)، **روابط بین الملل: نظریه‌ها و رویکردها**، چاپ هفتم، تهران:
 سمت.

کرسنزی، مارک. جی. سی (۱۳۸۷)، **تاثیر روابط اقتصادی در مجادلات سیاسی و
 روابط بین الملل**، ترجمه الیاس کرمی، تهران: موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.

کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین الملل: چارچوب مفهومی، تجربه
 تاریخی و آینده آن»، **پژوهش‌های علوم سیاسی**، شماره ۳، صص ۲۷-۱.

گیلپین، رابرت (۱۳۹۲)، **اقتصاد سیاسی جهانی. درک نظم اقتصاد بین الملل**، ترجمه
 مهدی میرمحمدی و همکاران، تهران: موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.

نظری، علی اشرف و امیر ملائی مظفری (۱۳۹۷)، «تحلیل زبانشناختی و امکان تحلیل
 شخصیت سیاستمداران: مطالعه دونالد ترامپ»، **فصلنامه سیاست جهانی**، دوره ۷،
 شماره ۱، صص ۱۳۷-۱۰۷.

نونزاد، مسعود و همکاران (۱۳۹۳)، «بررسی تاثیر متغیرهای کلان اقتصادی بر تعرفه در
 ایران»، **فصلنامه علوم اقتصادی**، سال هشتم، شماره ۲۸، صص ۱۵۳-۱۳۷.

- Art, Robert J. (2010), "The United States and the Rise of China: Implications for the Long Haul", **Political Science Quarterly**, Volume 125, Number 3. Pp 359-391.
- Appelbaum, Binyamin (2016), "On Trade, Donald Trump Breaks With 200 Years of Economic Orthodoxy", *Newyork times*, Retrieved from: <https://www.nytimes.com/2016/03/11/us/politics/-trade-donald-trump-breaks-200-years-economic-orthodoxy-mercantilism.html>
- Ben, Chu (2016), "Donald Trump is not just a security threat to America, he's an economic threat too", **The Independent** Retrieved from: <https://www.independent.co.uk/voices/donald-trump-security-threat-to-us-america-economic-threat-mexican-wall-a7181161.html>
- Bouët, Antoine & David Laborde (2017), US Trade Wars with Emerging Countries in the 21st Century. Make America and Its Partners Lose Again, **International Food Policy Research Institute**, IFPRI Discussion Paper 01669
- Bump, Philip (2018), Where the U.S. has considered leaving or left international agreements under Trump, **The washingtonpost**, Retrieved from: <https://www.washingtonpost.com/news/politics/wp/2018/06/29/>
- Charles, Glaser (2011), Will China's Rise Lead to War?, **Foreign Affairs**, Vol. 90 Issue 2, p80-91.
- Christiano, Lawrence J. & et all. (2018). On DSGE Models, **Journal of Economic Perspectives**, VOL. 32, NO. 3: pp. 113-40.
- Dan Kopf (2017), "Trump's signature trade policy was debunked by Adam Smith more than 200 years ago", **Quartz**, Retrieved from: <https://qz.com/894085/donald-trumps-mercantilist-trade-policy-was-debunked-by-economist-adam-smith-more-than-200-years-ago/>
- Evans, Peter (28 October 2017), "Behind Trump's Rhetoric of Economic Nationalism", *Magazine of the International Sociological Association*, Volume 7, Issue 4. Retrieved from: <http://globaldialogue.isa-sociology.org/behind-trumps-rhetoric-of-economic-nationalism/>
- Forgey, Quint (2018), "Trump: 'I'm a nationalist'", **Politico**, Retrieved from: <https://www.politico.com/story/2018/10/22/trump-nationalist-926745>.
- Friedman, Uri. (2018). "Trump Hates International Treaties. His Latest Target: A Nuclear-Weapons Deal With Russia", **The Atlantic**, Retrieved from: <https://www.theatlantic.com/international/archive/2018/10/trump-withdraw-inf-treaty-why/573715/>
- Gilpin, Robert (2001), **Global Political Economy: Understanding The International Economic Order**. (United states of American. Princeton University Press).
- <https://www.marketwatch.com/story/heres-all-the-stuff-the-us-imports-from-china-thats-causing-a-huge-trade-deficit-2018-03-23>
- <https://www.thebalance.com/trade-deficit-by-county-3306264>
- International Economic Development Council (2018), Five Year Strategic Plan 2019-2024, Updated September 2018, **International Economic Development Council**, Retrieved from:

http://www.iedconline.org/clientuploads/Downloads/IEDC_Strategic_Plan.pdf.

- Panezi, Maria (2016), The Wto and The Spaghetibowl of Free Trade Agreements Four Proposals for Moving Forward, **Centre for International Governance Innovation**, Policy Brief, No. 87
- Oatley, Thomas (2012), **International Political Economy: Interests and Institutions in the Global Economy**. (New York. Pearson Longman).
- Rampell, Chatherine (2018), **Trump's trade policy is stuck in the '80s — the 1680s**, The Washington Post (WP Company LLC).
- Riedel, Rafał (2017), Economic Nationalism and Populism – Intertwining Relations, **Przegląd Politologiczny**, No: 3, 7-20pp.
- Robbins, Lord (1968), **The Theory of Economic Development in The History of Economic Thought**, Printed in Great Britain by Redwood Press Limited Trowbridge & London, Library of Congress catalog card no. 68-29378 SBN (boards) 333 02164 9, 197p.
- Rosyadi, Saiful Alim & Tri Widodo (2017), **Impacts of Donald Trump's Tariff Increase against China on Global Economy: Global Trade Analysis Project (GTAP) Model**, Economics Department, Faculty of Economics and Business, Gadjah Mada University, Munich Personal RePEc Archive, No. 79493
- Stensrud, Christian. (2016), Industrial policy in the United States, **Institute for the Study of Civil Society**, 55 Tufton Street, London SW1P 3QL, civitas.org.uk/research/economy, pp1-18.
- Trachtman, Joel P. (2018), “Trump can't withdraw from NAFTA without a 'yes' from Congress”, **The Hill**, Retrieved from: <https://thehill.com/blogs/pundits-blog/international-affairs/346744-trump-cant-withdraw-from-nafta-without-a-yes-from>.
- Tupy, Marian L. (2018), Trump's Legacy Will Be Economic Decline If He Abandons Free Trade, **Foundation for Economic Education**.
- “U.S. Department of State & U.S. Agency for International Development” (February 2018), **Joint Strategic Plan FY 2018 – 2022**, Retrieved from: <https://www.state.gov/documents/organization/277156.pdf>
- Urkowitz, Eitan (October 2018), US Tax Cuts Spur Global Economic Growth in 2018; Long-Term Prospects Are Worrisome, **Peterson Institute for International Economics**, Washington, DC 20036-1903 USA.
- Urkowitz, Eitan (April 2018), PIIE Forecasts Strong Global Economic Growth Continuing through 2019 but Slowing in 2020; Protectionism Could Disrupt the Outlook, **Peterson Institute for International Economics**, Washington, DC 20036-1903 USA.
- Wu, John & Atkinson, Robert D. (2017), “How Technology-Based Start-Ups Support U.S. Economic Growth”, **Information Technology & Innovation Foundation**. Available at: <http://www2.itif.org/2017-technology-based-start-ups.pdf>